

در لفظ **پارکانه** خوان و هاء چهارگانه در لفظ **دوگانه** و **سه** و لفظ **خواجه** و لفظ **که**
 و **دو** تا **سه** در **دو** لفظ **خواست** و **خواست** و **مختفی** و **محبوب** نمود چنانکه در بیان
 میزان از **وجه** **سنجیدن** **جمع** قرار داده اند و آن حروف میزان را بدو قسم نموده
 اند اصلی و زاید اصلی فارغین و لام است و زاید یکی از حروف ده گانه
 هاء و نونیهاتادرموزون حروف هم اصلی از زاید ممتاز باشد و صیغهای
 معین از برای آن میزان است **عروسیان** نیز همان صیغهای مستعمله
 در بیان را از برای وزن **عروسی** اخذ نموده اند بی ملاحظه حروف اصلی
 و زاید چه آنکه **عروسیان** احتیاجی در وزن **عروسی** به حروف اصلی و زاید
 ندارند چنانکه در تعریف وزن **عروسی** مرقوم شد و کلماتی که در میزان
عروسیان منون بوده است **عروسیان** بنون نویسنند چه نون تنوین ملفوظ است و
 هر چه ملفوظ است نزد **عروسیان** معتبر است **بجهت** این در کتابت آرند چنانکه **میز**
قیان در میزان حروف اصلی بود و زاید **عروسیان** را نیز بجای حرف اصلی
 و زاید ارکان اصلی و غیر اصلی است و آنرا **ارکان** **عالم** و **غیر عالم** نامند و غیر **عالم** زیادتی
 حرفی یا حروف یا نقصان حرفی یا حروف در **ارکان** **عالم** تواند بود چنانکه **مفضل**
 در فصل هفتم بیان خواهد شد **فصل** **هیوم** در بیان حروف ملفوظه غیر مکتوبه
 و مکتوبه غیر ملفوظه و متحرک را **ماکن** نمودن و **ماکن** را متحرک و آنچه از

ملفوظه غیر مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه در العاء تازیان بود مرکب خودم و اگر توانم
 تفصیل آنرا در عرض نام زبان ذکر خواهم نمود اما ملفوظه غیر مکتوبه آن در دو قسم
 است یکی آنکه لازم است که البته ملفوظ بود و دیگر مکتوب نبودیم چنانکه اینست باین معنی
 که خراسته باشد آن حرف شیر مکتوب را بخوانند خواهسته باشند بخوانند و این
 دو قسم است یکی آنکه هم در تازیان هم در فارسی است در آنکه هم در فارسی
 فظم است اما آنکه لازم است که ملفوظ شود و مکتوب نه الف است و او را با و صایه
 قهقهه هر کجا بیاید خطاب بر کسی بود و حرف مشدّد الف چون آمد و آورد
 که آمد بر وزن فعلان بسکون عین است و آورد بر وزن فعلان بسکون عین و تون زده
 که الف درین دو لغت مکتوب با یک است و این در هفت گامیست که بمقابل خود نه پیوند
 چون خوش آمد بر وزن شعوان و خوش آورد بر وزن مناعیل چه درین وقت
 یک الف خوانند و همیشه دو ملفوظند و او چون کانس و طانس و داود و هر سه لفظ
 بر وزن فعلان که او درین هر سه کلمه مکتوب با یک است و فاعل و غا در با چون باین
 بر وزن فعلان که مکتوب با یکی است و ملفوظ او باین امثال در کلمه مفرد بود و اما در
 کلمه مرکب هر جا که یاء نسبت با یاء خطاب یا یاء نسکیر و غیره بعد از کلمه که
 در آخر الف یا و یا یا است بیارند چون هر جائی بر وزن مفعولان و کجائی
 بر وزن فعلان و جائی بر وزن فعلان بسکون عین و کجائی بر وزن فعلان و خوش رویی

بروزن مفعولان و هجوعی بروزن فعولان و ابیائی با یاء خطاب و تکبیر بروزن
 مستفعلن و این در وقتی است که پیش ازین با یاء نسبت باشد چون در همین
 کلمه ایرانی که این باها با یاء نسبت در کتابت یک یاست و در تلفظ دو و هرگاه
 بگویند تو ایرانی به یک یا آن بخلاف کلمه مضاف خواهل بود یعنی تو اهل ایرانی
 و مای مختفی در نامه که بعد از اباء خطاب یا یاء تکبیر بیارند چون شکفته
 بروزن مفاعیلن و زنده و مرد و بروزن فاعیلن و دو سانه و دو ماهه
 بروزن فاعیلن و چون اینها با یاء نسبت آرند بدل کنند بحرف عجمی چون
 بستکی و زنده کی و دو ماله کی و حرف مشدد چون خرم و فرخ بروزن فعیلن
 بسکون عین و انچه گفتیم تشخیص بنظم بانترند از دیگره هم نشرو هم بنظم را شامل
 است مگر مشدده که نسبت ضرورت شعر مخفف خوانند و این در نغز و انجود
 و تفصیل این در باب سیوم در فصل هشتم بیاید اما آنکه چنانچه است که مکتوب
 نشود و مملو و مشدده و مشتمل باشد بنظم و نشر و الف و او و یا است الف چون
 آخشیج جمعی ضل بدل و قصر بروزن فاعیلان یا فعیلان و آخسه هم بدل هم بقصر
 بروزن مفعولان یا فعولان جمعی شریفتی است مغییر که از بونج یا از جومی سازند
 و هم چنین است از استن بدل و قصر بروزن مستفعلن یا مفاعیلن و از چون
 کاوک باشباع و ادوی اشباع بروزن فعیلان یا فعیلن بسکون عین جمعی آشیانه

می‌رغ و یا چون آینه باشباع یا و بی اشباع بر وزن مفعولان یا فاعلان و مانند این
 هر آینه بر وزن مفاعیلن یا مناهیلین و حرف معدد که در د و کلمه باشد چون
 بترو و ترو و نیمین و نداد امغز به نشل یل یا نشنیف که در اصل یل ترو و زود تر
 و نیمین و نداد ام مغز بود و آنکه مشتص نظم است و در نشن نیاید به این معنی که
 در نشن همیشه یک حرف خوانده می شود و در نشنم در بعضی متصل یک حرف
 خوانده می شود و در بعضی متصل دو حرف و آواز الف نسبت که جعل از کلمه که در
 آخر الف یا واوا است چون جاو منان باشباع و زو بانی اشباع که در نشن همیشه
 یک واو خوانده می شود و در نظام گاهی یک واو گاهی دو واو چون سب و کلم و بیگ
 واو بانی و واو در نشن همیشه بیگ واو است و الف متصل و ده است چون آمد و
 آورد هر ناه بکلمه ما قبل خویش متصل شود چون خوش آمد و خوش آورد
 بیگ الف یاد و الف و در نشن همیشه بیگ الف است و باء بطی است و آن باذیمت
 که چون کلمه مضاف یا موصوف واقع شود بجهت اشباع کسره آخر کلمه متولد
 گردد چون یا ر من یا اشباع کسره را یا بی اشباع بر وزن مفعولان یا
 فاعلان یا آنکه آن آخر کلمه یا نسبت باشد چون هند ی من یا اشباع
 یا نسبت یا بی اشباع بر وزن فاعلاتن یا مفتعلن و در نشن این یا بطی منسوط
 نشود و حرف مشدد است چون دم و هم و خم به نشل یل یا تخدیف می

بر وزن مفعولن و مبهوعی بر وزن فعولن و ایرانی با یاء خطاب و تنکیر بر وزن
 مستفعلن و این در وقتی است که پیش ازین با یاء نسبت باشد چون در همین
 کلمه ایرانی که این باها با یاء نسبت در کتابت یک یاست و در تلفظ دو و هرگاه
 بگویند تو ایرانی به یک یا آن بخذف کلمه مضاف خواهد بود یعنی تو اهل ایرانی
 و ما می مختفی در کلمه که بعد از او بیا خطاب یا یاء تنکیر بیارند چون شکفته
 بر وزن مفاعیلن و بسته و زنده و مرده بر وزن فاعلن و دو ساله و دو ماهه
 بر وزن فاعلن و چون این ها را با یاء نسبت آرند بدل کنند بکاف عجمی چون
 بستگی و زنده کی و دو سالگی و حرف مشدد چون خرم و فرخ بر وزن فعلن
 بمکون عین و آنچه گفتیم تشبیه بنظم یا نثرند اما آنکه هم نثر و هم نظم را شامل
 است مگر مشدد که به جهت ضرورت شعر مخفف خوانند و این در نثر روان بود
 و تفصیل این در باب سیوم در فصل هشتم بیاید اما آنکه جایز است که مکتوب
 نشود و مملو شود و مشتق باشد از نظم و نثر الف و واو و یا است الف چون
 آخشیج معنی ضیل بدل و قصر بر وزن فاعلان یا فاعلان و آخسمة هم بدل هم بقصر
 بر وزن مفعولن یا فعولن معنی شریستی است مغیور که از برنج یا از جومی مازند
 و هم چنین است راستن بدل و قصر بر وزن مستفعلن یا مفاعیلن و او چون
 کاوک باشباع و ادوی اشباع بر وزن فعلان یا فعلن بمکون عین معنی آشیانه